

## چهره «زن» در آینه صافی صوفی

محمد حسین بیات

در کتب صوفیان بزرگ و عارفان سترگ، بارها مشاهده می‌کردم که ایشان بمدح و ثنای زنان پرداخته و آنان را ستوده‌اند و از زندهای نامداری چونان «لیلی، سعاد، سلمی، شیرین، زینب لبنی و غیره» نام برده‌اند. و یا می‌دیدم که ضمیر تأنیث در اشعار عربی یا ملمعات خویش بکار برده‌اند مانند ابیات زیرین:

از خون دل نوشتم نزدیک دوست‌نامه      انسی رأیتُ دهرأفی هجرکُ القیامة  
(حافظ)

شیم بروی تو روز است و دیده‌ام بتوروشن

وَإِنْ هَجَرْتِ سِوَاءَ عَشِيَّتِي وَغِدَاتِي

(کلیات سعدی)

أَسْأَلُكُمْ عَنْهَا فَهَلْ مِنْ مُخَبِّرٍ      فَمَالِي بِنَعْمِ مَذْنَأْتِ دَارِهَا عِلْمِ

(طبقات الصوفیه)

در قصیده نامدار ابن فارض، عارف شهیر مصری، همه ضمایر مؤنث آورده شده. این

قصیده بسیار طولانی است حدود هفتصد و اندی بیت می‌باشد و به تأییه معروفست بیت اول آن چنین است:

سَقَيْتُنِي حُمِيًّا الْحُبُّ رَاحَةٌ مُقَلَّتِي      وَكَأْسِي مُحِيًّا مَنْ عَنِ الْحُسْنِ جَلَّتِ...

تا می‌رسد به بیت:

وَإِيَّ بِلَادِ اللَّهِ حَلَّتْ بِهَا فَمَا      أَرَاهَا وَفِي عَيْنِي حَلَّتْ غَيْرَ مَكَّةَ

طبعاً نظیر اینها بیش از آن است که فعلاً بشمار آید. بخواست خداوند، بعد از مقدمه در حد امکان نمونه‌هایی نقل خواهد شد.

بیاد دارم که یکی از استادانم قصیده این فارض را تدریس می‌فرمود، با شگفت تمام می‌گفت: چرا در این اشعار عرفانی همه ضمائر مؤنث آورده شده در حالی که همگان می‌دانیم که مقصود از مخاطب آنها یا ذات حق است یا مظهر اتم اسم الله الاعظم یعنی حقیقت محمدیه. باتوجه باین که عارفان بجز خدا نبینند و بکسی جز او نمی‌نگرند و بقول خواجه:

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده      بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست

چرا ممدوح خود را معشوقه نامیده و با ضمیر تأنیث او را مخاطب خود قرار داده‌اند. طبیعی است که برای هر دانشجو و حتی استاد توهم آور باشد. این بنده چیزهای مختصر در این باب در برخی از کتب و شروح اقوال صوفیه می‌دیدم لیکن در صمیم دلم قانع نمی‌شدم. تا سرانجام، زمانی که در کشور اردن بودم، با منابع و مآخذ اصیل برخی از صوفیان بزبان عربی بیشتر آشنا گردیدم و فرصت مطالعه یافتم و آخر کار در حاقّ نفسم قانع گشتم و به رمز سخنان آنان تاحدی آگاه شدم. که در این جستار مختصر برخی از آن تجربه‌ها را در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهم. این مقاله در سه مرحله ارائه می‌گردد: الف) بیان رمزگرایی صوفیان. ب) کاربرد ضمائر تأنیث و واژه «زن» بنحو عام یا خاص در آثار آنان. ج) وجه تشابه رمز و معنی مقصود.

### الف) رمزگرایی صوفیان

امروزه، دانا یان هیچ شك و تردیدی ندارند که صوفیان و عارفان از دیر زمان تاکنون مطالب خود را در لباس رمز می‌آوردند و پوششی از الفاظ ویژه بدانها می‌دادند و

هم اکنون نیز چنین می‌کنند. خود ایشان در کتابهایشان بارها بدان اشارت کرده‌اند و مردمان را نسبت بدان آگاهی داده‌اند. ما، در این نوشتار کوتاه در مقام اثبات یا نفی آن نیستیم بلکه فقط اشارتی بدان داریم. ابن عربی در کتاب ترجمان الاشواق چنین گوید:

كُلُّ مَا اذْكُرُهُ مِنْ طَلَلٍ      او ربوع او مَعَانٍ كَلَّمَا

معنی: هر چه از آثار یار گویم یا سرزمین سرسبز و آبادان جویم.

و كَذَا اِنْ قُلْتُهَا او قُلْتُ هُوَ      و اَلَا اِنْ جَاءَ فِيهِ او اَمَّا

معنی: و همچنین اگر «ها» یا «هو» گویم و «ألا» یا «أما» در آن آورم.

و كَذَا اِنْ قُلْتُ هِيَ او قُلْتُ هُوَ      او هُمَا او هُنَّ جمعا او هما

معنی: همچنین اگر «هی» یا «هو» گویم یا «هم» یا «هن» جمع یا مثنی آورم.

و كَذَا السُّحْبِ اِذَا قُلْتُ بَكَتْ      و كَذَا الزَّهْرِ اِذَا مَا ابْتَسَمَا

معنی: همچنین چون بگویم ابرها گریست و گل‌ها خندید.

او بُدُوْرٌ فِى خَدُوْرٍ اَفْلَتْ      او شَمْسُوْسٌ او نَبَاتٌ اَنْجَمَا

معنی: یا آنکه بگویم: ماه‌ها در کجاوه‌ها نهان شدند یا خورشیدها یا گل و سبزه‌ها ظاهر گشتند

او بُرُوْقٌ او رُعوْدٌ او صَبَا      او رِيَاْحٌ او جَنُوْبٌ او سَمَا

معنی: یا آنکه سخن از برق و رعد و نسیم صبا یا طوفانها و باد جنوب و آسمان باشد.

او خَلِيْلٌ او رَحِيْلٌ او رُبِيٌّ      او رِيَاضٌ او عِيَاضٌ او حَمِيٌّ

معنی: یا از دوست و رفتن دوست یا سرزمین‌های بلند و پست و باغ و سبزه‌زار یاد کنم.

او نَسَاءٌ كَاعْبَاتٍ تُهَدُّ      طَالَعَاتٍ كَشَمُوْسٍ او دُمِيٌّ

معنی: و یا از زنان جوان نارپستان و خورشیدهای درخشان و زیباییان سخن رانم.

كُلُّ مَا اذْكُرُهُ مِمَّا جَرِيٌّ      ذِكْرُهُ او مِثْلُهُ اَنْ تَفْهَمَا

معنی: باید دانست آنچه یاد آور شدم و کلماتی همانند آنها نیز اگر آورم.

مِنَهُ اسْرَارٌ و انوار جلت      او علت جاء بها رَبِّ السَّمَاءِ

معنی: مقصودم از آنها اسرار و انوار الهی است که بس متعالی است و خداوند آسمان افاضه فرموده.

لِفُوْاْدَى او فُوْاْدٍ مِّنْ لَّهِ      مِثْلُ مَالِيٍّ مِّنْ شُرُوْطِ الْعُلَمَاءِ<sup>(۱)</sup>

معنی: به دل من و دل همچو من آنان که اهل دلند دانای اسرارند.

صفة قدسية علویة اعلموا أنّ لصدقی قدما

معنی: این گونه افاضات صفات قدسی برینند و بیانگر قدم صدق سالکانند.

فأصرف الخاطر عن ظاهرها واطلب الباطن حتی تعلما

معنی: ذهنت را از ظاهر آن کلمات برگردان و متوجه باطنش گردان باشد که بدانی.

شیخ محمود شبستری (متوفی ۷۲۰) در کتاب گلشن راز از رموز پرده برداشته و اشاراتشان را بیان فرموده است. این کتاب با حجم اندک بیانگر مطالب بسیار است که بصورت پرسش و پاسخ به رشته تحریر درآمده است. نخست پرسشگر می پرسد:

چه خواهد فرد معنی ز آن عبارت که دارد سوی چشم و لب اشارت

چه جوید از رخ و زلف و خط و خال کسی کاندرا مقاماتست و احوال

شیخ نخست بنحو اجمال چنین فرماید:

هر آن چیزی که در عالم عیانست چو عکسی ز آفتاب آن جهان است

جهان چون زلف و خط و خال و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست

تجلی گه جمال و گه جلالست رخ و زلف آن معانی را مثالست

وی بعد از بیان اجمالی، به بیان تفصیلی می پردازد که آن تفصیل طبعاً در این اختصار

نگنجد. بدین جهت عزیزان خواننده مقاله را بدان کتاب ارجاع می دهیم. لازم بیادآوری

است که از دیرزمان تاکنون کتب بسیاری در بیان رموز صوفیه نوشته آمده و در کتب

صوفیه پیوسته بخشی به بیان مصطلحات عرفانی اختصاص داشت همچون کتاب کشف

المحجوب هجویری و رساله قشیریه ابوالقاسم قشیری. و امروزه فرهنگ اصطلاحات

دکتر سجادی و دکتر گوهرین نمونه بارز در این موضوع می باشند. باتوجه باینکه این

مطلب بسیار واضح است و بر اهل فن پوشیده نیست. به همین اندک بسنده می کنیم و به

بیان موضوع دوم می پردازیم که اساس این مقاله است.

**ب)** در این بخش به سخنان عارفان و صوفیان بزرگ اشارت می رود که چگونه واژه «زن»

یا اوصاف زن را بنحو عام یا بشکل خاص در کلام خود بعنوان رمز آورده و بدان به

حقیقت مطلق یا حقیقت مقید اشارت داشته اند.

چهره زن - در زبان شعری عارفان و صوفیان به دو صورت پدیدار آمده:

۱- حضور پس پرده‌ای بجای ظهور فیزیکی و حسی

۲- حضور فیزیکی با نام خاص یا عام

اینک به بیان بخش اول می‌پردازیم:

صوفیان در زمانهای دیرینه بنا به دلایل و مسایلی که مصلحت آن روزگاران ایجاب می‌کرد، از ذکر مستقیم زن در سخنان خود دوری می‌جستند و پرهیز می‌کردند. چون آن روزگاران دوران سلطه حاکمان دیندار نما و عامیان ظاهرگرا بود. و ذکر زن و جنس مؤنث در کلام، حمل بر انحراف اخلاقی و عشق‌ورزی حیوانی و شهوانی می‌شد که تودهٔ مردمان بویژه عارفان و صوفیان آن را باطل می‌دانستند و مظهر حیوانیتش می‌دیدند. عارفی که به بهشت و حوران بهشتی پشت‌پا زده و آوای ترك ماسوی سرداده چگونه ممکن است به مظاهر دنیا و شهوات حیوانی توجه کند و خود را از اوج لاهوت به حضيض ناسوت اندازد. بدین جهت اگر زن را در کلام خود آورند، بی‌تردید هدفی متعالی دارند پس بجاست که آن را پشت پرده نگه دارند تا نزدیک به هدف باشند. اینان زن را رمز حقیقت مطلق می‌دانستند (مظهر اکمل حق) و با کنایات و ضمائر تأنیث بدان اشارت داشتند. اینک برخی از سخنان عارفان بزرگ و صوفیان نامدار را ذیلاً مشاهده می‌فرمایید:

سری سقطی (متوفی ۵۱) ابیاتی از يك قطعه شعر برگزیده و پیش شاگردش جنید (متوفی ۹۷) فرستاده و به وی فرموده این چند بیت مفیدتر از هفتصد حکایت و قصه برای توست. آغاز آن، بیت زیرین است:

و لَمَّا ادَّعَيْتُ الْحَبَّ قَالَتْ كَذِبْتَنِي فَمَا لِي أَرَى الْأَعْضَاءَ مِنْكَ الْكَوَاسِيَا<sup>(۳)</sup>

معنی: چون دم از عشق زدم گفت: راست نگویی وگرنه چرا اعضایت آراسته بمانده و نفرسوده‌اند.

همانگونه که در آغاز مقاله اشارت رفت، اینگونه اشعار در طبقات الصوفیه و مانند آن نیز بچشم می‌خورد. بخصوص آثار ابن‌فارض مصری و محیی‌الدین عربی که در قصیده تائیهٔ ابن‌فارض همه ضمائر، مؤنث آورده شده و ترجمان الاشواق ابن‌عربی نیز چنین است. این دو عارف بحقیقت پایه‌گذاران عرفان نظری بشمار می‌آیند و در این فن مانند ندارند. و حافظ شیرازی این شاعر عارف شیرین سخن در این فن پیشتازترین

سخن سرای فارسی زیانست که به ابن فارض بسیار نزدیک است. گویی در برخی از غزلهایش سخنان ابن فارض را ترجمه کرده و به ابن عربی در ترجمان الاشواق اقتدا نموده است. بدین جهت بعنوان مشت نمونه خروار سخنان ابن عربی و حافظ را در این باب می آوریم.

ابن عبری کلمات و ترکیبات بسیاری بکار برده که همه بیان اوصاف زنت مانند: البدور فی الخدور: ماههای شب چهارده در کجاوه‌ها، المعطرات بالمسک: خوشبویان با مشک. الدمی: زیبا رویان. العین الواسعة: درشت چشم. الغنج: ناز و کرشمه. المكحل: سیاه چشم. البیضاء الغراء: سپید درخشان. معشوقه، غدیره زلف، الثنایا البراقه: دندانهای درخشان و ده‌ها نمونه دیگر که در وصف زنان بکار می‌برد. اینک نمونه‌هایی از اشعار وی:

مالی عدول فی هواها انها معشوقه حسناء حیث تکون

معنی: عاشق بی بدیل اویم که معشوقه زیباست هر جا که پیاست.

حَمَلَنَ عَلٰی الْعَمَلَاتِ الْخَدُورَا وَ اَوَدَعَنَ فِيهَا دُمٰی وَ الْبُدُورَا

معنی: کجاوه‌ها بر شتران بار کردند و زیباییان و مهرویان بدانها نهادند و بردند.

بأبى طفلة لعوب تهادى من بنات الخدور بين الغوانى

معنی: پدرم فدای زیباییانی باد که حرکات موزون دارند و از زیور بی نیازند.

يا خلیلی عرّجا بعنانی لاری رسم دارها بعیانی

معنی: یاران! عنان شترم بگردانید باشد که آثار منزل یار ببینم.

بالغنج والسحر القتل مکحل بالحسن البدیع مقلد

معنی: با کرشمه و چشمان سیاه کشنده‌اش و غرور و زیبایی بی ماندش.

سحبت غدیرتها شجاعاً اسوداً لتخیف من یقفو بذاک الاسود

معنی: زلفان سیاه افعی گونه‌اش افشان کرده تا عاشقان دنباله‌رو را بترساند.

والله ماخفت المنون و انما خوفی اموت فلا اراها فی غد

معنی: به خدا هراس از مرگ ندارم بلکه بیم آن دارم که بمیرم و رویش نبینم.

فکلّ خراب بها عامر وکل سراب بها غادق

معنی: هر ویرانی با وجودش آبادان و هر سرابی به یمنش آب فراوان است.

و كلّ رياض بهازاهر و كل شراب بها رائق

معنی: هر بستانی از لطفش گل و ضمیران و هر شرابی با فضلش گواراست.

فلیلی مِنْ وجها مشرق و یومی من شعرها غاسق

معنی: شبم به رویش روز درخشان و روزم با سیاهی مویش تیره و تار است.

لقد فلقت حبة القلب اذ رماها باسهمها القالِق

معنی: دانه دل به تیر نگاهش شکافت.

غازلت من غزلی منهنّ واحده حسناء لیس لها اخت من البشر

معنی: در غزلم با یکی از زیارویان که میان آدمیان بی مانند است عشق ورزی کردم.

ان اسفرت عن مُحیّاها ارتك سنا مثل الغزاة اشراقا بلاغیر

معنی: اگر از رخساره پرده برگیرد چونان آهوان چهره درخشان بی بدیل بنماید.

للشمس غرّتها لللیل طرّتها شمس و لیل معاً من اعجب الصّور<sup>(۴)</sup>

معنی: خورشید از درخشش رویش و شب از سیاهی مویش پس او خورشید و شب

باشد و این صورت بس شکفت است!

طلعت بین اذرعَات و بُصری بنت عشر و اربع لی بدرأ

معنی: یار مه رویم بین سرزمین اذرعَات (مکه) و بصری چونان مهر بدرخشید.

قد تعالت علی الزمان جلالاً و تسامت علیه فخراً و کبرأ

معنی: شکوه و عظمتش برتر از زمان و پایگاهش فخر آسمان است.

حقّة اودعت عبیراً و نشرأ روضة انبتت ربیعا و زهراً

معنی: حقه ایست که درونش عنبر سارا دارد و بستانی است که بهار و گل رویاند.

انتهی الحُسْنُ فیک اقصى مدها مالُوسع الامکان مثلک اخری<sup>(۵)</sup>

معنی: زیبایی در تو به نهایت رسید و جهان هستی چون تو ندید.

انها من فتیات عُرْب من بنات الفرس اصلاً انها

معنی: یارم از دختران تازی لیک تبارش از خوبان پارسی است.

نظم الحسن من الدرلها اُسُنبا ابیض صافی کالمها

معنی: مروارید دنداننش در غنچه دهانش چون مهر درخشان است.

شعرنا هذا بلاقا فیه ائما قصدی منه حرف ها

معنی: این شعر ما بدون قافیه است و هدفم از آن فقط حرف «ها» است.

غرضی لفظه «ها» من اجلها      لست اهوی البیع الاهاوها

معنی: مقصودم از حرف «ها» بخاطر اشارت بیار است و این «ها» و مرجع آن را با چیزی داد و ستد نکنم. (ضمیر تأنیث می آورم تا به دلبر اشارت کنم) و اما حافظ بقول خود جز می و معشوقه نشناسد و تقریباً در تمام غزلهایش آن را به زبان آورد و در این باب چنین گوید:

سخن غیر مگو با من معشوقه پرست      کز وی و جام میم نیست بکس پروایی  
معشوقه در زبان حافظ بحقیقت مطلق اشارت دارد و شراب و می و باده بعشق مطلق نظر دارد که در نهایت هر دو بیانگر حقیقت واحدند. بدانگونه که پیشتر نیز گفته آمد، حافظ گاه اوصاف زن را در اشعار خویش بکار گرفته، گاه نام خود زن را در اشعار خود آورده است. کلماتی که به اوصاف زن اشارت دارد همانند کلمات و اصطلاحات زیر است:

طره، جعد مشکین، دلارام، ابروی شوخ، گیسوی شکن در شکن، زلف دراز، سیه چشم، یار، نگار، غمزه، عارض نسرین، چشم نرگس، مو و میان، عشوه، ناز، معشوقه، نوش لعل، گلغدار، دلبر، نرگس مستانه، زلف آشفته، نرگس عربده جو، لعل لب، حوری وش، حوری نژاد، مژگان سیاه، چشم بیمار، خال هندو، و دهها نمونه دیگر اینک به برخی از اشعار وی اشارت می رود:

دل عالمی بسوزد چو عذار بر فروزی      تو از این چه سود داری که نمیکنی مدارا  
(غزل شماره ۶)

با دلارامی مرا خاطر خوشست      کز دلم یکباره برد آرام را  
(غزل شماره ۸)

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد      دلبر که در کف او مو مست سنگ خارا  
(غزل شماره ۵)

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت      بقصد جان من زار ناتوان انداخت  
(غزل شماره ۱۶)



- باز پرسید زگیسوی شکن در شکنش کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست  
(غزل شماره ۱۹)
- اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست  
(غزل شماره ۲۳)
- بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرصاد زیر این طارم پیروزه کسی خوش منشت  
(غزل شماره ۲۴)
- زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست  
(غزل شماره ۲۶)
- نرگش عربده جوی و لبش افسوس کتان نیم شب دوش ببالین من آمد بنشت  
(غزل شماره ۲۶)
- از لعل تو گریابم انگشتی زنهار صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد  
(غزل شماره ۱۶۲)
- مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
- قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد  
(غزل شماره ۱۶۵)
- روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد  
(غزل شماره ۱۶۶)
- نگار من که به مکتب نرفت و حظ نوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد  
بیوی او دل بیمار عاشقان چو صبا فدای عارض نسیرین و چشم و نرگس شد  
کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد  
(غزل شماره ۱۶۷)
- شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد  
(غزل شماره ۱۲۵)
- حالیا عشوه و ناز تو ز بنیادم برد تا دگر باره حکیمانه چه بنیاد کند  
(غزل شماره ۱۹۵)

ای که در کوچه معشوقه ما می‌گذری      برحذر باش که سر می‌شکند دیوارش  
(غزل ۲۷۷)

یک دو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده است      وز لب ساقی شرابم در مذاق افتاده است  
(غزل ۲۱۲)

گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت      گفتا تو بندگی کن کاو بنده پرور آید  
(غزل ۲۳۱)

گلعداری ز گلستان جهان ما را بس      زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس  
(غزل ۲۶۸)

بمژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم      بیا کز چشم بیمار ت هزاران درد بر چینم  
(غزل ۳۵۴)

آن طره که هر جعدش صد نافه چین ارزد

خوش بودی اگر بودی بوئیش ز خوش خوئی  
(غزل ۴۹۵)

۲- حضور فیزیکی زن در آثار عارفان با نام خاص یا بنحو عام:

کاربرد واژه «مرثه: زن» نخست در ادب عرفانی تازیان صورت گرفت سپس در ادب فارسی نیز متداول گشت. در زبان تازی زنانی بعنوان رمز در زبان عارفان بکار رفت که در شعر جاهلی متداول بودند. به تعبیر دیگر زن که در شعر امرا اَلقیس ها معشوقه زمینی بود در زبان صوفیان به محبوبه آسمانی تبدیل گردید. امام شافعی فقیه و عارف قرن سوم نخستین کسی است که در شعر خود زن را بعنوان رمز حقیقت مطلق بکار برد. از جمله اشعار وی بیت‌های زیر است:

کیف الوصول الی سعاد و دونه‌ها      قلل الجبال و دونه‌ن حتوف  
والرَجُل حافیة و لالی مرکب      والكف صفر و الطریق مخوف<sup>(۷)</sup>

یعنی: چگونه توان به سر منزل سعاد راه یافت که بس کوه‌های سخت گذر در راهست و راه از مرگ هم دشوارتر است. پای برهنه و مرکبی در کار نیست و دست خالی و راه بس ترسناک است. و به احتمال قوی دومین کسی که از کلمه لیلی و سعاد خدا را اراده کرده، ابوسعید خراز (متوفی ۷۹) صوفی نامدار قرن سوم است. بگفته صاحب کتاب «قوت

القلوب» خداوند وی را بدین جهت در رؤیا عتاب فرمود که چرا سعاد و لیلی گفته و از آنها خدا را اراده کرده است. گویند شبلی صوفی نامدار، بسیار شیفته مجنون بنی عامر و لیلی بود و بیشتر اوقات در عشق الهی لیلی را بزبان می آورد مانند بیتهای زیر:

قالوا جُنِنْتَ على لیلی فقلت لهم الحُبَّ ایسره ما بالمجانین

گفتند: دیوانه لیلی شدی گفتم: دیوانگی در راه عشق کمترین چیز است.

لقد فضلت لیلی على الناس کالتي على الف شهر فضلت ليلة القدر

معنی: لیلی از همه آدمیان برتر است بدانسان که شب قدر از همه شبها بالاتر است.

فيا حبها زدنی جَوِّی کُلَّ ليلة و یا سلوة الايام موعداك الحشر<sup>(۸)</sup>

معنی: عشقش سوز درونم را هر شب افزون می کند و آسایش روزگاران به قیامت می ماند.

همچنین بیتهای زیر:

فمن كان في طول الهوى ذاق سلوة فأتى من لیلی لها غير ذائق

معنی: هر کسی در درازنای عشق شهد وصال چشید لیکن این بنده در عشق لیلی آسایش ندید.

و اکثر شیئی نلته من وصالها أمائی لم تصدق کلمحة بارق

معنی: بیشترین چیزی که از وصالش یافتم آرزوهای چون برق زودگذر دیدم.

گویند شبلی روزی بیت زیر را از گوینده ای شنید:

أسائل عن سلمی فهل من مُخَبِّرٍ یكون له علم بها این تنزل<sup>(۱۰)</sup>

معنی: از سلمی پرسم آیا کسی گوید که وی در کجا فرود آید، سپس خود فریاد می زند که: نه، بخدا سوگند که در دو عالم کس از وی خبری ندانست.

عبدالقادر گیلانی (متوفی ۵۶۱) گوید:

رجال خیموا فی حی لیلی ونالوا فی الهوی اقصى منال

معنی: مردانی در میان قبیله لیلی خیمه زدند و در وادی عشق به انتها رسیدند.

نمونه کامل کاربرد «زن» بعنوان مظهر الهی در شعر، شهر زوری (متوفی ۵۱۱) عارف

نامدار قرن پنجم است وی در قصیده ای دراز لیلی را بعنوان رمز بکار برد که مقصودش خداوند است. قصه لیلی در بدایت امر بدرخت موسی در کوه طور می ماند که از دور

آتش می نمود لیکن در نهایت آن خدا بود که با موسی سخن می گفت. ولی پایان قصه شباهت بسیار به قصه سیمرغ شیخ عطار و عنقای امام محمد غزالی دارد. بدانگونه که مرغان بعد از طی مسافت زیاد و توان فرسا بحضرت سیمرغ (یا عنقا) می رسند و آن حضرت را بسیار والا می یابند که بی نیازی مطلق است در این جا نیز حضرت لیلی بس شامخ است. و بدانسان که رونندگان به خدمت سیمرغ را دسترسی بدو نیست. این جا نیز عاشقان لیلی را از وصال نصیبی نیست. و همانطور که مرغان سرانجام سرگردانند در این جا نیز عاشقان سرانجام حیرانند و در حال امید و نومییدی بسر برند. قسمت مهم این قصیده عرفانی را به جهت اهمیت ویژه اش می آوریم و پیشاپیش از خوانندگان و عزیزان جهت اطالۀ مقاله عذر می خواهیم:

لَمَعَتْ نَارُهُمْ وَقَدْ عَسَّسَ اللَّيْلِي لُ وَمَلَّ الْحَادِي وَ حَارَ الدَّلِيلِي

معنی: آتش ایشان نمودار و شب پدیدار آمد و سرودخوان ناتوان و رهنما حیران بماند.

ثُمَّ قَابَلْتُهُمْ وَقَلْتُ لَهُمْ هَذِهِ النَّارُ نَارُ لَيْلِي فَمِيلُوا

معنی: رو به آتش ایستادم و به یاران گفتم این آتش لیلی است بدان روی آرید.

ثُمَّ مَالُوا إِلَى الْمَلَامِ وَقَالُوا خُلِّبَ مَا رَأَيْتَ أَوْ تَخَيَّلِ

معنی: یاران سرزنش کنان گفتند: آنچه دیدی سراب یا وهم و خیال است.

فَتَجَنَّبْتُهُمْ وَمَلْتُ إِلَيْهَا وَالْهَوَىٰ مَرْكَبِي وَ شَوْقِي الزَّمِيلِ

معنی: از ایشان دوری جستم و بدان روی آوردم که عشقم یار و اشتیاقم همکار بود.

وَ مَعِيَ صَاحِبٌ أَتَىٰ يَقْتَفِي الْآ... ثَارَ وَ الْحَبَّ شَرْطَةَ التَّطْفِيلِ

دوستی به دنبالم بود و شرط عشق دنبال رفتن است.

وَ هِيَ تَعْلُو وَ نَحْنُ نَدْنُو إِلَىٰ أُنَّ حِجْزَتِ دُونِهَا طُلُوعِ مَحْوَلِ

معنی: آن برین و ما پائین که ویرانه ها و خرابه ها بین ما فاصله انداخت.

فَدَنُونَا مِنَ الطُّلُوعِ فَحَالَتْ زَفَرَاتٌ مِنْ دُونِهَا وَ غَلِيلِ

معنی: به ویرانه نزدیک شدیم که اخگرها و عطش مانع وصال شد.

قَلْتُ مِنْ بَالِدِيَارٍ قَالُوا جَرِيحٌ وَ اسِيرٌ مَكْبَلٌ وَ قَتِيلِ

معنی: گفتم در این جایگاه کیست؟ گفتند کشته و مجروح و اسیر دربند.

مَا الَّذِي جِئْتُ تَبْتَغِي قَلْتُ ضَيْفٌ جَاءَ يَبْغِي الْقِرَىٰ فَايِنَ التُّزُولِ

معنی: گفتند آمدی تا چه خواهی گفتم مهمانم و طالب پذیرایی بکجا فرود آیم.  
فاشارت بالرحب دونك فاعقر هافما عندنا لضييف رحيل  
معنی: آنگاه به مهمان سرا اشارت کرد و گفت شتر نفس بکش که با آن پیش ما جایگاهی  
برای مهمان نیست.

من أنا القى عصا السير عنه قلت من لی بها و أين السبيل  
معنی: هر که نزد ما آید عصای سیر و حرکت بیندازد. گفتم: که مرا به مهمان سرا راه  
نماید؟

فحططنا الى منازل قوم صرعتهم قبل المذاق الشمول  
معنی: به سر منزل مردمانی فرود آمدیم که شراب عشق پیش از چشش مدهوششان کرده  
بود.

دَرس الوجدُ منهم كل رسم فهو رسم و القوم فيه حلول  
آتش همه چیزشان را سوخته و ویرانه‌ای باقی گذاشته و آن مردمان در آن فرود آمده  
بودند.

منهم من عفا ولم يبق للشك وى ولا للدموع فيه مقيل  
معنی: برخی بکل معدوم شده و چیزی از او برای عرض شکایت یا نثار سرشک نمانده  
بود.

و من القوم من يشيرالى وج دِ تبقّى عليه منه القليل  
معنی: برخی دیگر به بقیّت عشق و شوق در ذات خود اشارت داشتند.

و لكل رأيت منهم مقاما شرحه فى الكتاب ممّا يطول  
معنی: فی الجمله برای هر يك جایگاهی ویژه دیدم که شرح آن به درازا انجامد.

قلت اهل الهوى سلام عليكم لى فؤاد عنكم بكم مشغول  
معنی: گفتم عاشقان درود بر شما شیفتگیم بشما، از شمایم بغفلت کشاند.

جئتكم أصطلى فهل لى الى نا ركم هذه الغداة سبيل  
معنی: آمدم تا از آتشتان بهره‌مند گردم در این بامدادان بدان راهم هست؟

فأجابت شواهدُ الحال عنهم كل حد من دونهما مفلول  
شواهد حالشان گفت: هر دم برپیش از رسیدن بدان نأبرا و کند است.

کم أتاها قوم علی غربة من هـ وراموا أمراً فعزَّ الوصول  
 چه بسا مردمانی غریب آمدند و قصد آن کردند و بدان نرسیدند.  
 بذلوا أنفُساً سخت حين شَحَّتْ بوصول و استصغر المبدول  
 جهت رسیدن بدان جانها باختند و آنرا به چیزی نگرفتند.

نارنا هذه تُضيئى لمن يسه رى لليل لكنّها لاثنيل  
 این آتش ما به رونده شب نورافشانی کند لیک به مقصد نرساند.

منتهى الحظّ ما تزوّد منها الا لّحظ و المدرکون ذاك قليل

معنی: نهایت بهره‌مندی يك نگاه هست که ره یافتگانِ بدان بسیار اندکند.

جائها من عرفتَ بیغی اقتباساً وله البسط و الأُمنی والسول

معنی: بدانسان که دانی موسی با آن همه خواهش و امید بسوی آن آمد تا اخگری می‌گیرد.

فتعالّت عن المئال و عزّت عن دثو الیه و هو رسول

معنی: آتش لیلی بسیار متعالی بود و موسی بدان دست نیافت با آنکه پیامبر بود.

فوقفنا کما عهدتَ حیارى کُلّ عزم من دونها مخذول

معنی: بدان گونه که دانستی سرگردان ماندیم و هر اراده‌ای در رسیدن بدان مغلوب است.

کَلَمًا ذاق کأس یأسٍ مریر جاء کأس من الرّجا معسول

معنی: آدمی هرگاه کاسه نومیدی سرکشد کاسه امید بدنالش می‌آید.

هذه حالنا و ما وصل العدّ مُ الیه و کُلّ حال تحول

معنی: این است حال ما که هر حالی بی‌ثبات است. (۱)

بدانسان که مشاهده می‌فرماید صورت لیلی و آتش در خانه‌اش بیانگر هویت مطلقه و ذات احدیت و تجلی آن در مرحله اعیان ثابته و اعیان خارجه است که وجود گسترده در عوالم گوناگون را تداعی می‌کند. اوصاف حسّی لیلی در میان نیست. بلکه افعال وی در ارواح عاشقان موثر افتاده و آنان را بسوی خود کشانده و اجسادشان بی‌روح مانده و اجزاء جسمانی‌شان از هم گسیخته و استخوانها پوسیده و در ویرانه روی خاکها آثاری اندک از ایشان بجای مانده است.

اینک به سخنان ابن عربی در این باب اشارت می‌کنیم. وی در کتب متعدد خود نام

زنان نامدار را به عنوان رمز بکار برده و از آنها حقیقت مطلق یا مقید را اراده نموده است.

و نَادٍ بَدَعُدْ و الرباب و زینب و هند و سلمی ثم لبنی و زمزم

معنی: دعد و رباب زینب و هند و سلمی و لبنی را به آواز بلند صدا زن.

سلام علی سلمی و مَنْ حَلَّ بِالْحَمَى و حُقِّ لِمَثَلَى رَقَّةً أَنْ يُسَلِّمًا (۱۲)

معنی: درود باد به سلمی و آنکه به حریم یار آمد و چون من عاشقی سزاوار است که بدو درود فرستد.

أدین بدین الحبّ أتی تَوَجَّهْتُ رِکائِبُه فَالْحَبِّ دینی و ایمانی (۱۳)

معنی: رویم بدانست که کاروان عشق روانست، پس عشقم دین و ایمانست.

لنا اسوة فی بشر هندو اختها و میس و لیلی ثم مئی و غیلان

معنی: قصه عشق بشر و هندو مجنون و لیلی و مئی غیلان سرمشق مانست.

و اذکرا لی حدیث هند و لبنی و سلیمی و زینب و عنان

معنی: قصه هندو لبنی و سلیمی و زینب و عنان را یادم آرید.

من بنات الملوک من دارفرس من آجَلِّ البلاد من اصفهان

معنی: یارم از دختران شاهان پارسیان ایران اهل اصفهان که یکی از باشکوهترین سرزمین هاست.

حافظ در میان عارفان ایران از جمله کسانی است که بارها نام زنان را بکار برده و بی تردید تمام آنها بعنوان رمز مورد نظر وی بوده است. اینک نمونه‌هایی از اشعار وی را ذیلاً مشاهده می‌فرمایید:

قاصد منزل سلمی که سلامت بادش چه شود گر به سلامی دل ما شاد کند

(غزل ۱۹۰)

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد

(غزل ۱۴۱)

می دو ساله و محبوب چارده ساله همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

(غزل ۲۵۶)

منزل سلمی که باشد هر دم از ما صد سلام پر صدای ساریانان بینی و بانگ جرس

(غزل ۲۶۷)

صبا زان لولی شنگول سرمست چه داری آگهی چونست حالش  
(غزل ۲۸۹)

چارده ساله بتی چابک و شیرین دارم که بجان حلقه بگوش است مه چاردهش  
(غزل ۲۸۹)

ما لِسَلْمی و مَنْ بَدی سَلَمَ اَیْنَ جِیر اِننا و کیف الحال  
(غزل ۳۰۲)

عماری دار لیلی را که مهد ماه در حکمت

خدا را در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد  
(غزل ۱۱۵)

ای نسیم منزل لیلی خدا را تا به کی ربع را برهم زخم اطلال را جیحون کنم  
(غزل ۳۴۹)

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کام شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را  
(غزل ۵)

پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت من المبلع منی الی سعاد سلامی  
(غزل ۴۶۹)

در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم و مطلب بعدی را پی می‌گیریم. توجه بدین نکته لازمست که اشعار حافظ یا ابن عربی و مانند آنها را که نقل کردیم به یقین عرفانی است چون قصیده‌های ابن عربی و شهرزوری و غزلهای حافظ (بویژه آن غزلهایی که این بیتها در آنها قرار دارد) عرفانی هستند.

### ج) وجه شباهت بین رمز و مرموز الیه (رمز و مقصود)

بدانگونه که پیشتر نیز گفته آمد، مقصود عارفان و صوفیان در اشعار صوفیانه از «زن» چه بصورت پس پرده‌ای چه بنحو صریح و بی‌پرده، ذات احدیت مطلق یا واحدیت مقید است، این موضوع، با اندک دقت در سخنان اهل دل مشهود و معلوم است. علاوه بر آنکه قرائن حالی و مقالی در کلام موجود و رافع هر نوع ابهامی است. آنچه ذکرش در این جا



لازم می‌نماید. سبب و جهت کارگیری این کلمه بعنوان رمز و یافتن وجه شباهت آنست. این وجه شبهه باتوجه به سخنان این عارفان بزرگ بقرار زیر است:

زن دارای صفات گونه‌گونه‌گوست و هر يك از این صفات بیانگر و مظهر صفتی از صفات حق است، نخستین صفتی که در تاریخ بشریت، برای زنان مسجّل بوده و اکنون نیز هست، خفاء و ظهور یا پشت پرده بودن و جلوه‌گری کردن و جمال‌نمایی است. به تعبیر دگر، چهره «زن» جامع غیب و شهادت و نهان و آشکار است. باتوجه باین صفت، زن جلوه‌تنزیه و تشبیه حق و مظهر اسم «الباطن و الظاهر» است. صفت دیگر زن، فاعلیت و اثرگذاری است. دل عاشقان می‌رباید. و همگان را شیفته و دل‌باخته خود می‌گرداند. بدان‌سان که در قصیده شهرزوری دیدیم که عاشقان لیلی همگان قالب تهی کردند و در عشقش جانها باخته و از همه بندها رستند لیکن بدام عشق وی افتادند و در حال سرگردانی ماندند.

**سه دیگر:** آنکه زن مرکز محبت و عاطفت است بل عین حبّ و عشق است، بدین جهت وی نخست عاشق خود است که خود را دوست دارد و پیوسته می‌آراید و در مرحله دوم دیگران را بخود جذب می‌کند و دلربایی می‌نماید که این مرحله آثار زیبایی ذاتی اوست. عارفان این صفت را برترین مظهر ذات حق دانند چه ذات حق نیز از آن جهت که زیبایی مطلق است، نخست عاشق ذات خود است و به تبع این عشق ذاتی عاشق ماسوای (مخلوقات) ذات است یعنی ذات حق هم معشوقست هم عاشق هم عشق، باتوجه به این نکته فخرالدین عراقی می‌فرماید:

هم عشقم و هم عاشق و هم معشوقم هم آینه هم جمال هم بینایی<sup>(۱۴)</sup>  
 با توجه به این نکته است که گفتیم زن که خود را دوست دارد پیوسته می‌آراید، هم عشق است هم معشوق هم عاشق.

**خلاصه کلام:** در دیدگاه عارفان کرام، بارزترین صفت زن آنکه مظهر «کن» و «یکون» است. یعنی هم فاعل است هم منفعل. چونان عقل فَعَال در سلسله عقول که نسبت به عالم پائین فاعل است و خلاق لیکن نسبت به عالم برین منفعل است و مخلوق یعنی

جامع اسم (الخالق؛ المفیض) است و به تعبیر دیگر جامع کمالات است و دارای ابعاد گوناگون و متعدد بخلاف دگر موجودات که يك بعدی هستند. بدین جهت سترگ عارف اسلامی محیی‌الدین ابن عربی در مظهریت زن چنین گوید: «انَّ شَهِودَ الرَّجُلِ لِلْحَقِّ فِي الْمَرْئَةِ أَتَمُّ وَأَكْمَلُ لِأَنَّهُ يُشَاهِدُ الْحَقَّ مِنْ حَيْثُ هُوَ فَاعِلٌ وَمِنْ حَيْثُ هُوَ مَنْفَعَلٌ» یعنی آدمی حق را در چهره زن به کاملترین وجه می‌بیند چه وی مظهر اثرگذاری و اثرپذیری است (همچون عقل فَعَالٌ و لوح و قلم) سپس می‌گوید: «رسول خدا که برترین مخلوقات بود و کارش جز حکمت نبود. به همین جهت به زنان توجه ویژه داشت: فلهذا أَحَبَّ (ص) النساءَ لِكَمالِ شَهِودِ الْحَقِّ فِيهِنَّ اذ لا يشاهد الحق مجرداً من الموادّ ابدأً فَأَنَّ الله بالذات عَنِّي عن العالمين و اذا كان الأمر من هذا الوجه ممتنعاً ولم تكن الشهادة إلا في مادة فشهد الحق في النساء اعظم شهود و اكمله.»

یعنی سبب آنکه پیامبر اکرم به زنان توجه فراوان داشت آن بود که مظهریت کاملتری از حق دارند چه حق تعالی بهیچوجه بدون مظهر مشاهده نشود که بالذات برتر از جهانیان است وقتی کار بدین گونه است در عالم خاکی مظهري بالاتر و کاملتر از زن برای خدا نیست. (۱۵)

بنابراین زن با اوصافش هر جا که در کلام صوفیان آید، نخست بحق مفید (حقیقت محمدیه) اشارت دارد و بواسطه آن سالک را بحق مطلق می‌رساند. به تعبیر دیگر، حقیقت محمدیه مظهر اتم و اکمل حق است پس زن نیز مظهر این حقیقت است. بدین جهت ابن فارض در قصیده تائیه کبری که تمام خطابش به حقیقت محمدیه است و از روزنه این حقیقت به هویت مطلق و ذات حق می‌نگرد، تمام ضمایر را مونث بکار می‌برد و حقیقت زن را مظهر حقیقت محمدیه می‌داند و جای پایش را هم سنگ مسجدالحرام و مسجدالاقصی و مدینه طیبه معرفی می‌کند. و در بخشی از این تائیه چنین می‌گوید:

وَإِيَّ بِلَادِ اللَّهِ حَلَّتْ بِهَا فَمَا أَرَاهَا، وَفِي عَيْنِي حِلْتِ، غَيْرَ مَكَّةَ

به هر زمین که در آید، بر چشمانم پای گذارد که آنجا مقام مکه دارد.

وَإِيَّ مَكَانَ صَمِّهَا حَرَمٌ، كَذَا أَرَى كُلَّ دَارٍ أَوْ طَنْتَ دَارَ هَجْرَةَ

آنجا که قدم نهد، حرم خدا گردد و بدان خانه که در آید مدینه طیبه باشد.

و ما سَكَنْتَهُ فَهُوَ بَيْتٌ مَقْدَسٌ بَقْرَةَ عَيْنِي فِيهِ، احشای قرّت

آنجا که رحل اقامت اندازد، بیت المقدس باشد و چشم و درونم روشن گرداند.  
 و لیلی فیها کله سَحَرٌ اذا      سری لی منها فیه عرف نسیمه  
 شبم بدو روز باشد اگر نسیمی از سرمنزلهش بسویم وزیدن گیرد.  
 و اِنْ طَرَقَتْ لیلیاً فَشهری کله      بها لیلۃ القدر ابتها جا بزوره<sup>(۱۶)</sup>  
 اگر شبی یارم از در درآید، بیداراش شبم شب قدر گردد.  
 مکزون سنجاری (متوفی ۶۳۸) نیز به ابن فارض اقتدا کرده و همانند وی این حقیقت  
 را بزبان آورده و چنین گفته:

و لولم یعدنی طیف لمیاء فی القلی      و أطفافها عند المجین لنا تُحصی  
 اگر خیال لمیاء بمن نگذرد با آنکه لطفش نسبت به عاشقانش در شمار نیاید.  
 لَمَا هُدِیت نفسی الیها و لَأَسْرَتْ      من المسجد الأذنی الی المسجد الاقصی<sup>(۱۷)</sup>  
 جانم بدو راه نیابد و از مسجد الحرام به مسجد الاقصی راه نیماید.  
 و همو قصیده‌ای دراز در این باب دارد که برخی از ابیاتش بقرار زیر است.  
 جَعَلْتُ صَلَاتی فی الغرام بذکرها      الی وصلها بعد القطیعة وصلتی  
 نماز عشق بیادش گزاردم و آن را وسیله وصالش قرار دادم  
 و طَهَّرْتُ اعضاءی بعرفان مَنْ عَلِی      مراتبهم فی عالم العشق ذَلَّتِ  
 با تمام وجود بدنبال کسانی بودم که معشوقه‌ام در عالم عشق راهشان نمود.  
 و وَجَّهْتُ وجهی فی اَنجاهی لوجهها      فمن حیث ما استقبلتها فهی قبلتی  
 پیوسته رویم بدوست و قبله‌ام آنجاست که اوست.

الیها أَصَلِّ قاتلاً لمفیضها      با سمائها الحسنی بحسن التثبیت  
 بسویش نماز گزارم و آفریننده‌اش را ستایم و با زبان ستایش دعایش گویم.  
 و حینَ رأی عَشاقٌ سَلَمی تَسُنِّی      بِسُنَّتِها صارو کما شئتُ شیعتی<sup>(۱۸)</sup>  
 عاشقان سلمی چون روشم دیدند، شیوه‌ام پسندیدند و از آن پیروی کردند.

فی الجمله، نتیجه بحث و بررسی این مقالت و جستار آنکه، زن در زبان صوفیه، رمز  
 ذات احدیت و حقیقت مطلق یا واحدیت مقید (حقیقت محمدیه) است. در باور عارفان  
 و صوفیان، چون ذات حق نامتناهی است و ذهن و روح بشر متناهی، پس درك حق بدون  
 واسطه ناممکن است. بنابراین حق را از طریق مظهر اکمل و اتم باید نگریست. و حقیقت

زن جلوه‌گاه کامل الهی است پس وی رمز حق تواند بود. آنچه پذیرفتن این سخن را دشوار می‌کند جامعه فعلی بشریت و نگرش آن به جامعه زنان است که به تبعیت از دوران جاهلی زنان را به چشم حقارت می‌نگرند و آنان را چیزی بحساب نیارند. اگر کسی در اشعار دوران جاهلی بنگرد، حقیقت حال مشاهده‌کند چه کل سخنان آنان، از لذت‌جویی و شهوت‌گرایی حیوانی فراتر نمی‌رود. به تعلقات سبعة بخصوص قصیده لامیه امرؤ القیس کلبی بنگرید تا نگرش آنان ببینید. این دیدگاه از دیرزمان در اذهان مردم سایه افکنده و بدانسان که بود باقی مانده است. وگرنه زن و مرد از حیث کمالات انسانی فرقی ندارند و هر يك مظهري از اسماء الله هستند. بلکه بدانگونه که گفته آمد، مظهریت زن کامل‌تر است با توجه باین نکته است که مولانا در مثنوی فرماید:

مهر و رقت وصف انسانی بود      خشم و شهوت وصف حیوانی بود  
پرتو حقست او معشوق نیست      خالق است او گوئیا مخلوق نیست

این جستار به همین مقدار بسنده آمد تا بیش از این به ملامت نینجامد. از سروران عظام و خوانند کرام امید آن دارد که با چشم رضا بدان بنگرند، باشد که بدش، خوش بینند و خطاها را کوچک شمارند و با لطف و محبت بما بنمایند که أَحَبُّ إِخْوَانِي مَنْ أهدَى إِلَيَّ عِيوبِي.

## پی نوشتها

- ۱- ترجمان الاشواق ص ۱۰-۱۱ شیخ محیی الدین بن العربی چاپ بیروت
- ۲- الرسالة القشیریه ص ۳۲۴
- ۳- ترجمان الاشواق ص ۵۳-۹۴
- ۴- ترجمان الاشواق ص ۱۴۰-۱۵۳
- ۵- ترجمان الاشواق ص ۵۱۵
- ۶- ترجمان الاشواق ص ۱۶۰-۱۶۱
- ۷- دیوان امام شافعی ص ۹۵
- ۸- دیوان منسوب به عذریین ص ۱۶۲
- ۹- رساله قشیریه ص ۳۲۳
- ۱۰- مأخذ پیشین ص ۳۲۴
- ۱۱- وفيات الاعیان از ابن خلکان ۴۹/۳
- ۱۲- ترجمان الاشواق ص ۲۳-۲۵
- ۱۳- ترجمان الاشواق ص ۴۴
- ۱۴- لمعات فخرالدین عراقی
- ۱۵- فصوص الحکم لابن العربی فصل محمدی
- ۱۶- دیوان ابن فارض قصیده تائیه ص ۸۰-۸۱
- ۱۷- دیوان مکزون ص ۱۴۷ جلد م
- ۱۸- دیوان مکزون ص ۵۳ جلد م
- ۱۹- مثنوی دفتر اول

